

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد وآل محمد

سوره مبارکه انبياء (جله سوم)

جله خانوادگی - استاد اخوت ۱۴/۴/۱۷

شهادت امام علی علیه السلام را خدمت بزرگواران تسلیت عرض می کنیم.

در بعضی از زمان های زندگی انسان بلاهایی بر او وارد می شود که این بلاها با هیچ زمانی جبران نمی گردد.

خبر از دست دادن هریک از اهل بیت علیهم السلام ضربه ای جبران ناپذیر است.

از خداوند می خواهیم در همین دوران عمرمان قدر دان اهل بیت علیهم السلام باشیم به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

۱. در سوره مبارکه انبیاء بحث مهمی مطرح می شود و آن هم این که وقت حساب رسی انسان به سرعت می -

رسد و زندگی اش به سرعت می گذرد اما او در غفلتی هست که از ذکر خدا اعراض می کند.

۲. عامل این که انسان از ذکر فاصله می گیرد، لعب است.

۳. همچنین محل لهو در قلب است.

۴. نکته مهمی که در این آیات شریفه وجود دارد این است که بطور طبیعی اگر کسی ذاکر نباشد، در مقابل

ذکر، رسول، امام و همه مظاهر ذکر موضع گیری خواهد کرد، و این موضوع در قرآن استثناء هم ندارد.

همیشه انسان غافل نسبت به رسول موضع گیری دارد زیرا انسان ها بطور طبیعی دو دسته اند.

۵. الف) آن هایی که ذاکرند: بواسطه ذکر، ایمان به خدا و رسول پیدا کرده اند.

ب) فردی که ذاکر نیستند: بواسطه آن دچار موضع گیری خاصی در برابر ذکر شده اند.

دسته دوم افرادی هستند که کسانی یا بطور مستقیم رهبر یک جریان هستند و یا حتی به گونه‌ای غیر مستقیم با جریان حق کاری ندارند در این صورت بحث حق و جریان‌سازی در حالتی از غفلت می‌ماند و حق پشتیبانی نمی‌شود فلذا مظلوم می‌ماند.

این سوره، سوره انبیاء علیهم السلام است و منظورش همه انبیاء است.

اگر هم پیامبری از جانب خدا می‌آمد کسانی که اهل لعب بودند صحبت پیامبر برایشان جذابیتی نداشت.

می‌گفتند آیا این بشری مثل ماست؟ آیا او سحر بیاورد در حالی که شما بینا و اهل بصیرت هستید؟

در حقیقت آن‌ها این حرف‌ها را به خودشان می‌زدند.

گفتگو حق و باطل گاهی ظاهر کلماتش مثل هم هستند.

۶. علت معلوم نبودن فاعل "قال": منظور تک تک انبیاء علیهم السلام است. این خداست که می‌داند حرف حق یا

قول مثال حق بودنش با خداست این طور نیست هر کس هر حرفی زند، چه خوب چه بد خدا نداند.

در اینجا به ذکر، توجه می‌گوییم.

اسمی که برای بحث ذکر می‌گذاریم تذکر است. یک بعد ذکر نزول از جانب حق است زیرا آن را خدا نازل کرده-

است و بعد دیگر روی کردن انسان به خدا است.

رو کردن انسان به خدا را ذکر می‌گویند.

تولی یعنی اعراض و پشت کردن.

غفلت عامل اعراض از ذکر است، غفلت یعنی این که چیزی هست اما به آن توجه ندارد؛ نسیان یعنی یادش رفته-

است؛ جهل یعنی نمی‌دانسته‌است. و اگر کسی ذاکر نباشد به یکی از این سه علت است.

اگر انسان اهل لهب و لعب باشد به طور طبیعی دچار غفلت می‌شود. در ساختار وجودی انسان ذکر در بخش

مدیریت فرد قرار دارد یعنی به وسیله ذکر تفکر، تعقل و علم کار می‌کند، عواطف فعال می‌شود، صفات کار می-

کند، ذکر مثل برقی در ماشین است که اگر جلوی جریان یافتن آن را بگیرید دیگر ماشین کار نمی‌کند.

اگر کسی اهل غفلت شد نباید انتظار تفکر و تعقل و موارد دیگر را از او داشت منتها یک اتفاق بدتری هم برای او می افتد و آن این است که توجه اش از چیزی که مهم است پرت می شود و به چیزهایی که مهم نیست جلب می گردد، یعنی مثلاً فکر، حواس و عواطفش را تحت تاثیر قرار می دهد، و آن چیزهایی را که خوشش آمده مدیریت می کند. در واقع این موضوع یک مدیریت کاذب در او ایجاد می کند.

مدیریت کاذب این گونه است که حواسش را پرت می کند.

نشانه وقف قلب این است که اطاعت خدا برای فرد سخت و معصیت، برایش شیرین می شود در واقع غفلت عدم مدیریت نیست، بلکه یک حاکمیت با مدیریت سوء است.

اگر کسی اهل لهو و لعب نباشد گناه برایش شیرین نیست. یعنی اگر شما اهل لهو و لعب نباشید ممکن نیست که گناه برای تان لذت داشته باشد.

اصل توبه و دوری از گناه لذت دارد لکن گناه لذت ندارد و اگر دارد برای جسم است.

برخی گناهان مثل مالِ غصبی که اگر جهت آن را حذف کنی که فقط روی جسم باشد لذت دارد. اما گناهانی مثل غیبت، بدگویی و ... دیگر لذت جسمانی هم ندارد.

اگر انسان تغییر کند، اعمالش جهت می یابد دیگر این گونه نیست که فقط غرائض بر آن حاکم باشد.

بخش قابل توجه داستان انبیا علیهم السلام این جاست که نوعاً انسان ها دل شان می خواهد یک نوع آزادی هایی داشته باشند که نوعاً انبیا جلوی آنها را می گیرند و این جواب را می شنوند. (بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ - ۵) (ما آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِّنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ - ۶)

یک اتفاق عجیب و غریبی که در عالم افتاده این است که همه انبیا با سلاح تفکر و تعقل برای مردم آمدند یعنی حرف های ساده و بدیهی زدند مثل این که خدا وجود دارد، خدا عالم است، خدا تواناست و خدا به هر چیزی داناست.

اگر صحبت های انبیا را جمع کنیم بیشتر از ۲۰۰ گزاره نمی شود. تقریباً از این تعداد اگر نگوییم همه آنها اما اغلبش بدیهی است یعنی چیز جدیدی انبیا علیهم السلام به آن معنای خاص نمی گویند حتی ممکن است فلاسفه راجع به خدا اثبات خاصی بکنند اما انبیا علیهم السلام این کار را نمی کنند.

همه انبیا علیهم السلام یک سری مطالب بدیهی راجع به خدا، انسان و هستی بوده را بیان کرده‌اند مثل آیه ۴ که مربوط به همه انبیا علیهم السلام است. (قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ - ۴)

در سوره انبیا علیهم السلام لیست و فهرست مطالب مربوط به انبیا و موضع گیری ادم‌های مختلف را بیان شده است. برخی از مطالب که مهم است مثل آیه ۱۰ (لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ - ۱۰)

مشکل ما نسبت به حرف‌های انبیا علیهم السلام در چند چیز است: اصول و مبانی ذکر.

۱. باورشان نکردیم و نپذیرفتیم که این موضوع مهم زندگی و سرنوشت فردی و اجتماعی را تعیین می‌کند که اگر درک می‌کردیم آنها را اساس آموزش و پرورش خود قرار می‌دادیم.

۲. "ربی يعلم الغیب و سمعی علیم"، ایمان داشتن به این منجر می‌شود که انسان خود را در محضر خدا بداند و قولی که ناشایست است از او صادر نگردد. اگر کسی در خلوت کاری که مورد رضایت خداوند نیست انجام داد به این خاطر است که این گزاره بدیهی را در ذهن پاک کرده یا نمی‌دانسته و غافل بوده است فلذا بحث سوره، درباره غفلت است که یعنی تو میدانی اما آن قدر حواست پرت است که نمی‌فهمی. اینها ذکر ساز است.

۳. رسولان یک کتابی دارند که کتاب ذکر است و برای رهایی از غفلت باید با آن انس گرفت. اگر کسی خواست ذاکر شود و به خدا متصل شود و توجه به خدا پیدا کند کتاب این کار را می‌کند.
(لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ - ۱۰)

۴. هیچ چیزی در عالم خلقت در نفس و ذات خودش لعب و لهو نیست. این نشان می‌دهد که اگر اتفاقی برای کسی افتاد باید دنبال حکمت آن گشت. از ریزترین موجود تا بزرگ‌ترین رخدادی که در عالم می‌افتد بر اساس فعل خدا صورت گرفته و فعل خدا لعب و لهو نیست حتی اگر ابلیس در عالم قرار داده و به کفار اجازه مانور داده حتما حکمتی دارد. کارهای انسان که در آن گره می‌افتد باید دنبال حکمت آن گشت. بر این اساس هیچ کس به یاس و افسردگی نمی‌افتد زیرا اساس عالم بر اساس حکمت است و خدا می‌خواهد که مرتب به آن رجوع کنی. (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ - ۱۶) (لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ ۱۷)

۵. کسانی که همه عالم را با شعور می‌بینند، می‌گویند همه عالم هستی در عبادت خدا هستند و همه عابدند و اگر جایی نقصی یا مشکلی را دیدند این را به همه عالم نسبت نمی‌دهند بلکه انسان هست که دعایش به خطا می‌رود به خاطر همین در سوره فصلت جلود انسان بر علیه او شهادت می‌دهند.

(وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ - ۱۹)

۶. در فرهنگ عمومی انبیا علیهم السلام به نام اتخاذ آله مطرح است یعنی حرف همه انبیا علیهم السلام این بوده که یک اله بیشتر نداریم و انسان ها می‌توانند اتخاذ آله غیر خدا بکنند اما نباید این کار را انجام بدهند. اگر قرار باشد یک گناه برای انسان در نظر بگیریم ولا غیر، اتخاذ اله غیر خداست زیر منشا تمام گناهان است. خداوند گرفتن اله غیر او را نمی‌پسندد و نسبت به آن روی خوشی ندارد زیرا زمانی برای انسان گرفتن اله اتفاق می‌افتد که باید و نباید را از غیر خدا بگیرد در صورتی که غیر خدا هیچ چیزی مالکیت و الهیت و ربوبیت ندارد بنابراین نباید آله گرفته شود. (يَسْبَحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ - ۲۰) (أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ - ۲۱)

۷. انسان زمانی اله می‌گیرد که قوانین زندگی‌اش را از کس دیگری دریافت کند فلذا انسان برای شر و گناه مبدا خاصی در نظر می‌گیرد و فکر می‌کند یک وضع دیگری غیر از هدایت دارد. اگر همان قانونی که انسان هدایت می‌شود را اعمال نکند گمراه می‌شود لکن با این قوانین احتیاج به وضع قانون دیگری نیست. خدا جهنم را به عنوان ثانویه خلق کرده است نه اولیه یعنی چون بهشت نیست جهنم است. اگر انسان این گونه تفکر نکند مجبور است دو ساختاری فکر کند و این یعنی خدا دوتا است و دو وضع و شان دارد اما وقتی خدا می‌گوید "کن فیکون" یعنی همه عالم تحت امر همان کن و فیکون خداست. اگر این اتفاق بیفتد خیلی از مسائل حل می‌گردد و اگر انسان خوب نباشد، بد است که بد بودن یک وضع ثانویه می‌باشد و همین که بهشتی نباشد جهنمی است و این وضع آدم را خوب می‌کند که هرچه کار خوب بکند و از شر دوری و پرهیز کند بهشتی است که به این استعاذه می‌گویند و می‌تواند با آن از جهنم فرار کند. بحث اله خیلی مهم است و باید به آن دقت کرد. (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ -

(۲۲)

۸. خدا قابلیت این که مورد سوال واقع بشود را ندارد، خالق و مالک و رب همه چیز است و قابلیت سوال ندارد لکن انسان مخلوق است که قابلیت سوال دارد. (لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ - ۲۳) (أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُنْزَوُونَ - ۲۴)

"لا يعلمون الحق" یعنی به علمشان رجوع نمی کنند. علم به قیامت و مرگ دارند اما این علم در یک اتاقی قرار دارد که درش را قفل کردیم و موانعی درست کردیم که یاد مرگ نیفتیم. علم به آن است اما رجوع به آن نیست. این نحو رویکردی که نسبت به دین است که مثلاً نماز و روزه قضا داریم یعنی غافل بودن خوب است اما مگر می توان گفت که تا امشب زنده اید که همه چیز را انبار می کنید. (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُون - ۲۵)

میزان صدق انسان نسبت به "لا اله الا انت" و "انا" می شود میزان درجه بهشتی او. همه آدم ها از این متمایز می شوند.

در منطق انبیاء علیهم السلام دنبال اثبات و استنباط نباید بود. دنبال حرف های عجیب غریب نباید بود.

علم فعال یعنی ذکر در صورتی که انسان به حقایق رجوع کند.

ان شاء الله به برکت شب قدر امیرالمومنین علیه السلام از غیب افاضه ای بکنند و ما را از غفلت خارج کنند به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

ما بایستی برای آشنا شدن با حضرات با معصومین از طریق آشنا شدن با گفتار و بیاناتشان در غالب احادیث، خطبه و نماز اقدام کنیم. برخی از روایات و خطبه ها ما را خیلی سریع به این مقصد می رسانند در این همه ائمه امیرالمومنین علیه السلام شاخص در علم هستند. علمی که ما نسبت به امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام داریم علم احکام و فقه و فهم در ابعاد مختلف است ولی یک علمی نزد امیرالمومنین علیه السلام برای انسان ها باز شده که به عنوان جوهره علم است مثلاً یک روایت است که درونش یک دنیا مطلب است. اهل بیت علیهم السلام سعی کردند که در دوران های مختلف روایات امیرالمومنین علیه السلام را حفظ کنند و تعمد داشتند که این خطبه برای امیرالمومنین علیه السلام است. امیرالمومنین علیه السلام تبدیل به باب علم رسول الله و هر کسی که به علم رسول می خواهد برسد چاره ای ندارد مگر این که از این باب رد شود.

ما نسبت به علومی که از ناحیه علوی به ما رسیده جهل های جدی داریم.

افراد این جمع با خود قرار بگذارند که سالی و ماهی بر آنها نگذرد که دیدشان نسبت به روایات امیرالمومنین علیه السلام متحول شود در کلامشان روایات امیرالمومنین علیه السلام استفاده کنند زیرا کلمات امیرالمومنین علیه السلام غله و دله است مثلاً در یک خطبه بیش از ۱۰۰ کلمه قصار در آن است. اسم آن خطبه وسیله است که در تحف العقول است.

یک روایت برای یک هفته و شاید یک ماه بس است و برخی از آنها باید همیشه در سفره اطعام ما باشد. این - که روایات امیرالمومنین علیه السلام در گفتگوهای رایج ما باشد این باعث می شود که باب حکمت آن هم برای ما باز شود.

خیلی از روایات امیرالمومنین علیه السلام برای پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم است یعنی باید از ناحیه امیرالمومنین علیه السلام پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم را شناخت.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات